

ریخت شناسی داستان حضرت سلیمان (ع) در قرآن

ناهید نصیحت*

نعیمه پراندوجی**

چکیده

یکی از ره‌آوردهای ادبی قرآن ابتکار و آفرینش هنری داستان‌های واقعی است. خداوند متعال با اسلوبی متین و مستحکم عناصر داستانی رخدادها را به نمایش می‌کشد. از جمله داستان‌هایی که در آیات شریفه به تصویر کشیده شده داستان حضرت سلیمان است. از آنجا که داستان امروزه اهمیت دارد، داستان حضرت سلیمان هم به عنوان یکی از زیباترین داستان‌های قرآن رویکرد تفسیری ادبی و هنری جدید را می‌طلبد. آنچه در مورد سلیمان نبی در قرآن ترسیم شده مجموعه داستان کوتاه پیرامون مورچه، اسبان، اطلاع رسانی هدهد، ایمان آوردن ملکه سبا و... می‌باشد. این داستان‌ها به دلیل حضور شخصیت‌های غیر بشری چون جن، هدهد، مورچه و باد و نیز تسخیر آنها در خدمت پیامبر پادشاه همچنین دانستن زبان پرندگان تفاوت بارزی با سایر داستان‌ها دارد. هر یک از این عناصر - آنچنان که مستلزم شیوه یگانه قرآن است، در محور شکر و اخلاص نمود یافته و شگفت‌انگیزی پدیده‌ها را متجلی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: داستان، عناصر هنری، حضرت سلیمان، قرآن، شکر، اخلاص، تفسیر،

هدهد.

*دانش آموخته دکترای زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس - ایران. nahidnasihat@yahoo.com
**دانش آموخته دکترای زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس - ایران.

مقدمه

وجود داستان در قرآن امری واضح و مبرهن است. خداوند متعال به منظور بیان اهداف و اغراض خود نظیر اثبات توحید، وحی و رسالت، وحدت دینی، اصلاح جامعه و دعوت مردم به سوی حق و عدالت از داستان بهره گرفته است. در قرآن آیات متعددی وجود دارد که لفظ «قص، قصص و قصه» در آنها به معنای داستان فنی به کار رفته است. به طور مثال در آیه ۱۲۰ سوره مبارکه هود خطاب به پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

«وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ

لِلْمُؤْمِنِينَ»

همچنین در سوره مبارکه اعراف ۱۷۶ آمده است:

«فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»

و نیز در آیه ۱۱۱ سوره یوسف می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ لَعِبْرَةً لَأُولِي الْأَلْبَابِ»

همانطور که از متن آیات برمی آید داستان در قرآن با غرض دینی بوده است. محتوای آیات فوق نمایانگر اهدافی چون «قوت قلب، روشن شدن راه حق، پند، یادآوری، به اندیشه واداشتن و عبرت گرفتن است.» (جعفری، ۱۳۷۶: ۳۰) خالق هستی اغراض دینی را در قالب داستان و با تصویرگری بی نظیر و به کارگیری اسلوب عاطفه و خیال ارائه کرده است تا قوی ترین تاثیر را در مخاطب بنهد. علاوه بر این «داستان پردازی های قرآن از نظر طولی به صورت داستانک (همچون داستان زکریا و ایوب) داستان کوتاه (هود، صالح، اسماعیل) داستان بلند (حضرت ابراهیم و سلیمان) داستان متوسط (داوود و مریم) می باشد و ارائه آن به صورت ایجاز و یا تفصیل در شرح حال پیامبر، وقایع و عصر وی مثل داستان یوسف و عیسی به کار رفته است.» (قطب، ۱۹۹۵: ۱۶۵ - ۱۶۸) هدف این مقاله بررسی عناصر هنری پیرنگ (یا طرح)، کشمکش، شخصیت ها، صحنه پردازی، گفتگو، زاویه دید، اندیشه و اسلوب داستان حضرت سلیمان علیه السلام در قرآن است که از داستان های بلند قرآن به شمار می آید. همانطور



که پیش از این ذکر شد هدف دینی است، اینگونه نیست که این داستان‌ها همانند داستان‌های آفریده بشری به صورت منسجم و به ترتیب از ابتدا تا انتهای داستان نوشته شده باشد؛ حوادث داستان به صورت پراکنده و برحسب نیاز دینی مطرح شده و بر روی برخی مباحث هم تأکید و تکرار دارد؛ داستان سلیمان هم از این قاعده مستثنی نیست.

۱. سلیمان نبی از نگاه قرآن

سلیمان از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل است که خداوند علاوه بر مقام پیامبری پادشاهی گسترده‌ای به وی بخشیده بود. پروردگار متعال در آیات ۱۰۲ بقره، ۷۸-۸۲ انبیاء، ۱۲-۱۴ سبأ، ۳۰-۴۰ ص و ۱۵-۴۴ نمل بدو پرداخته است. قرآن داستان‌های زیادی در مورد سلیمان مطرح کرده که بدین جهت از داستان‌های دارای تفصیل به شمار می‌رود. از آنجا که درای پدیده‌های شگفت‌انگیز است، زیبایی چشمگیر و منحصر به فردی نسبت به سایر داستان‌ها دارد و یک سلسله رویدادها و موقعیت‌های به هم پیوسته را ارائه می‌دهد. رویدادهایی که تفکر بشر آنرا نمی‌سازد و جنبه خیال آنها به نظر آدمی قدرت فوق‌العاده‌ای دارد؛ حال آنکه اینها واقعیت و حقیقت بوده و خیال در آن جایی ندارد. بلکه خداوند بر این بوده که گوشه‌ای از الطاف خود را به بنده مخلص سپاسگزار عطا کند که پرندگان و بادها و شیاطین و اجنه و نیروهای مافوق بشری را در تسخیر وی قرار داده و علم و حکمت، زبان پرندگان، ذوب کردن مس و ساخت زره را به او می‌آموزد. چشم اندازه‌های داستان‌ها چنان اعجاب‌انگیز است که توصیف آنها در قالب واژگان نمی‌گنجد.

«داستان سلیمان بیانگر این است که دین از سیاست جدا نیست. بر خلاف آنچه برخی کوتاه‌بینان می‌اندیشند دین مجموعه‌ای از اندرزها و نصایح شخصی نیست. مجموعه‌ای از قوانین حیات و برنامه‌فراگیری است که تمامی زندگی انسان‌ها خصوصاً مسائل اجتماعی را در بر می‌گیرد. سلیمان به سرعت آثار شرک و بت پرستی را ریشه کن کرد و نظام الهی را بر پا داشت. نظامی که ابزار اصلی اش طبق آیات مورد بحث علم و دانش و آگاهی‌ها در زمینه‌های مختلف بود، نظامی که نام خدا سرلوحه برنامه‌هایش بود و تمامی نیروهای

لابیق را برای اهدافش به کار می گرفت. دیوها را در بند کرده و قدرت نظامی داشت، دستگاه اطلاعاتی و افراد در زمینه های مختلف اقتصادی و تولید تخصص و آگاهی کافی داشتند و همه اینها را زیر چتر ایمان و توحید قرار داده بود».

۲. تعریف داستان

ادبیات از دیرباز با داستان آشنایی داشته است. داستان «تصویری است عینی از چشم انداز و برداشت نویسنده از زندگی.» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۳۱) نویسنده به عنوان مولد متن ذهنیت و تولیدات فکری خود را به عینیت درمی آورد و به شکل داستان به مخاطب می نمایاند. زبانی که وی به کار می گیرد نثر داستانی است و این شیوه بیان را بر زبان شعر ترجیح می دهد. اما آنچه به عنوان تعریف کلی داستان توسط ارزیابان ادبی ارائه شده «کاری هنری است که بر بنیان هندسی ویژه ای پایه گذاری شده و داستان نویس فکر، اندیشه، احساس و تخیل خود را درباره زندگی و محیط پیرامون خود در قالب مجموعه ای از حوادث، قهرمانان، افکار و صحنه ها که با اسلوب گفتگو یا اسلوب توصیف بیان می شود بازآفرینی می کند. این کار هنری در پی تحقق فکر خاصی است که عناصر و اجزای داستان در خدمت بیان بسط و تعمیق آن هستند.» (پروینی، ۱۳۷۹: ۵۰) از این تعریف جامع چنین برمی آید که هنر داستان دارای عناصر گوناگونی از جمله پیرنگ (یا طرح)، کشمکش، حوادث، شخصیت ها، صحنه پردازی، گفتگو، به علاوه زاویه دید، اندیشه و اسلوب می باشد. به عبارتی دیگر «آن نوع ادبی است شامل رخدادهایی که در محیط توسط اشخاصی معین روی می دهد و با سبکی ویژه ساخته می شود.» (ساعدی، ۱۹۹۹: ۳۷) هر یک از این عناصر به ترتیب بررسی می شود.

۲.۱) پیرنگ* در داستان حضرت سلیمان

«پیرنگ وابستگی موجود میان حوادث داستان را به طور عقلانی تنظیم می کند؛ بنابراین می تواند راهنمای مهمی برای نویسنده باشد و نظم و ترتیبی برای خواننده. پیرنگ فقط ترتیب و توالی

*در این تحقیق از واژه پیرنگ که معادل plot، الحریکه است استفاده شده است. پی درنگ، پی به معنای بنیاد و شالوده آمده است و رنگ به معنی طرح و نقش. بنابراین پیرنگ به معنی بنیاد، نقش و شالوده ی طرح است و معنای دقیق و نزدیک برای plot.



وقایع نیست بلکه مجموعه سازمان یافته وقایع است. این مجموعه وقایع و حوادث با رابطه علی و معلولی به هم پیوند خورده و با الگو و نقشه ای مرتب شده است. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۶۴) بدین معنی که «پیرنگ بر اساس علیت صورت می گیرد. اگر نقل سلسله حوادث بر حسب توالی زمان باشد اما رابطه علیت و معلولیت بین آنها برقرار نبوده و رابطه ای عقلانی و منطقی حاکم نباشد چنین داستانی از پیرنگ محروم است.» (پروینی، ۱۳۷۹: ۶۲) پلات یا پیرنگ را «ساختمان فکری ذهنی و درونی داستان» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۶۲) به شمار می آورند.

این نکته را باید در نظر داشت که پیرنگ و محتوای داستان متفاوت از هم هستند. همانطور که از مطالب مذکور بر می آید پیرنگ همان روابط میان حوادث است و از موضوع داستان پرده برمی دارد، حال آنکه محتوای داستان پیام داستان، محور و هدفی است که مولد آنرا در نظر دارد و در زبان داستان خود می گنجانند و غرض اصلی وی در این آفرینش هنری است.

مجموعه حوادثی که در داستان سلیمان نبی رخ می دهد همانگونه که لازمه یک داستان هنرمندانه است رابطه علی و معلولی دارد. یک رابطه عقلایی و منطقی حوادث را به هم پیوند می زند، به ویژه در ماجرای هدهد پیرنگ محکم و پررنگ نشان داده می شود. داستان با چرایی غیبت هدهد شروع می شود و حاکم از عدم حضور سپاه خود خشمگین می شود. به محض ورود هدهد او را مجازات نمی کند بلکه به دنبال استدلال وی است. از آیه ۲۰ - تا ۴۴ سوره نمل رابطه علی و معلولی حوادث به طور وسیع نمود می یابد. سلیمان سؤالات خود را می پرسد و هدهد پاسخ می دهد. در ادامه پرسش و پاسخ بین بلقیس و مشاوران، سلیمان و معاونان بلقیس، سلیمان و سپاهیان، سلیمان و بلقیس ادامه می یابد و هیچ قطعی در این ماجرا صورت نگرفته است. همه حوادث بر اساس انگیزه رخ می دهد و به نتیجه منطقی و پایانی خوش که ایمان آوردن بلقیس و به تبع آن ملت سبا می باشد منجر می شود. این بانوی پادشاه که برخوردار از انواع نعمت های دنیوی است هنگام ورود به قصر آنجا که مواهب سلیمان را فراتر می بیند تسلیم می شود.

۲.۲) کشمکش در داستان حضرت سلیمان

به مقابله شخصیت‌ها یا نیروها با یکدیگر کشمکش می‌گویند. هر داستانی مبنی بر حادث یا موقعیتی است که با قهرمان و شخصیت اصلی داستان ارتباط دارد. گره افکنی، هول و ولا، بحران و گره‌گشایی می‌تواند تحت عنوان کشمکش قرار گیرد. زیرا کشمکش یک عنوان کلی است که شامل همه آنها می‌شود و بقیه عناصر یا مقدمه‌ای برای به وجود آمدن یک کشمکش هستند یا نتیجه و پایان آن (بروبنی، ۱۳۷۹: ۶۳). گره افکنی وضعیت دشواری است که برخی اوقات به طور ناگهانی ظاهر می‌شود. برنامه‌ها، راه و روش‌ها و نگرش‌ها را تغییر می‌دهد (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۷۲). آنجا که خواننده نسبت به عاقبت کار شخصیت داستان علاقمند می‌شود و در حالت انتظار و دل‌نگرانی باقی می‌ماند اصطلاحاً حالت تعلیق یا هول و ولا خواننده می‌شود. (همان: ۷۵) بحران هم لحظه‌ای است که نیروهای متقابل برای آخرین بار با هم تلاقی می‌کنند و عمل داستان را به اوج یا بزنگاه می‌کشاند و تغییری قطعی در خط اصلی داستان به وجود می‌آورند. گره‌گشایی پیامد وضعیت و موقعیت پیچیده یا نتیجه نهایی رشته حوادث است و نتیجه گشودن رازها و معماها و برطرف شدن سوء تفاهمات. در گره‌گشایی سرنوشت شخصیت‌های داستان تعیین می‌شود و آنها به موقعیت خود آگاهی پیدا می‌کنند؛ خواه این موقعیت به نفعشان باشد یا به ضررشان باشد. (همان: ۷۶ - ۷۷)

جدال یا کشمکش و یا درگیری بر سه نوع است: جدال یک انسان با هم‌نوع خود؛ کشمکش انسان با طبیعت و یا محیط، خدا و سرنوشت؛ جدال انسان با خود. (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۶۰) درگیری در داستان همان برخوردی است که بین رفتارها، اعمال، افکار، تمایلات و خواسته‌ها روی می‌دهد. درگیری‌ها را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: ۱ - شخصیت اصلی ممکن است به جان فرد دیگر یا گروه دیگری بیفتد (انسان بر ضد انسان). ۲ - ممکن است همین شخصیت درگیر با نیروی بیرونی یعنی طبیعت، جامعه و سرنوشت خویش باشد (انسان بر ضد طبیعت). ۳ - بالاخره اینکه چنین شخصیتی در جدال با برخی از تمایلات و یا خصلت‌های درونی خودش باشد. (انسان بر ضد خود).





عنصر کشمکش در داستان سلیمان متنوع است. زیرا آنجا که سلیمان با بلقیس بحث می کند از نوع جدال با همنوع است. وقتی با هدهد و مورچه و جن به جدال می نشیند در واقع با نیروهای غیر بشری در کشمکش است. چهار مرحله عنصر کشمکش در ماجرای هدهد و بلقیس نسبت به مورچه نمایان تر است. زیرا «حکایت هدهد بیشتر از حکایت مورچه است؛ موقعیت ها و شخصیت ها متنوع تر و بیش تر و حکایت شگفت انگیزتر، تازه تر، هیجان آمیزتر و اعجاز آمیزتر است (بستانی، ۱۳۷۲: ۹۶/۲). آنجا که هدهد در بین سپاهیان حاضر نمی شود و سلیمان می گوید:

«مَا لِي لَا أَرَى الْهَدُودَ» (نمل: ۲۰)

گره افکنی داستان و در واقع عامل اصلی کشمکش سلیمان (شخصیت اصلی) و هدهد (شخصیت فرعی) آغاز می شود. سپاهیان و سلیمان در حالت تعلیق و نگرانی و هول و ولا قرار می گیرند. کنجکاوی و واکنش سلیمان شروع می شود و خشم او نشان دهنده این است که به حضور هدهد نیاز مبرم دارد. هدهد حاضر می شود و با این جملاتی که می گوید داستان به اوج می رسد:

«.. أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبِيٍّ يَقِينٌ * إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَ أَوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ * وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يُسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدُّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» (نمل: ۲۴-۲۲)

پیامد این خبررسانی و مقدمه چینی هدهد، سلیمان نامه ای به سرزمین سبا می فرستد (مثنوی، دفتر چهارم: ۶۶۱):

همچنانکه شد سلیمان در نبرد	جذب خیل و لشگر بلقیس کرد
که بیایید ای عزیزان زود زود	که برآمد موجسها از بهر جود
سوی ساحل می فشاند بی خطر	جوش موجش هر زمانی صدگهر
الصلا گفتیم ای اهل رشاد	کاین زمان رضوان در جنت گشاد



پس سلیمان گفت ای پیکان روید
 پس بگوئیدش بیا اینجا تمام
 سوی بلقیس و بدین دین بگرید
 زود که ان الله یدعو بالسلام
 هین بیا ای طالب دولت شتاب
 که فتوح است این زمان وفتح باب

ملکه هم با ارسال هدایایی سلیمان را می آزماید. کشمکش همچنان بین آنها ادامه می یابد تا بلقیس به سرزمین حکومت و قصر سلیمان وارد می شود. در اینجا داستان رو به گره گشایی می رود و ملکه با پا گذاردن بر قصر بلورین و ایمان آوردن داستان را به نتیجه منطقی می رساند. (مثنوی، دفتر چهارم: ۶۶۸):

چونکه بلقیس از دل و جان عزم کرد
 ترک مال و ملک کرد او آنچنان
 بر زمان رفته هم حسرت خورد
 که به ترک نام و ننگ آن عاشقان
 باغها و قصرها و آب رود
 پیش چشم از عشق گلخن مینمود
 عشق در هنگام استیلا و خشم
 زشت گرداند لطیفان را بچشم
 هر زمرد را نماید گندنا
 غیرت عشق این بود معنی لا
 لا اله الا هو اینست ای پناه
 که نماید مه تو را دیگ سیاه

یکی از وقایع داستان در تخت سلیمان روی می دهد که جسدی بر تخت او افکنده می شود:

«وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَ أَلْقَيْنَا عَلَي كُرْسِيَهٗ جِنْدًا نَّمُ أَنَابٌ ۖ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي ...» (۳۴ - ۳۵)

در اینکه جسد متعلق به که بوده مفسران اختلاف نظر دارند؛ ولی بسیاری جسد را فرزند وی شمرده اند. به هر ترتیب «تخت مظهر قدرت سلیمان بوده است. آن هنگام که جسد فرزند وی بر تخت رهبری افکنده شد در کنار شدیدترین مظهر ضعف قرار گرفت. داستان انگیزه پدری سلیمان را برگزیده تا نشان دهد که این آزمایش محکی است برای سلیمان که وی فردی معمولی است یا برگزیده! اما سلیمان به سوی خدا بازگشت.» (بستانی، ۱۳۷۲: ۳۶۱/۲) در



این آیه کشمکشی بین سلیمان و خداوند صورت می گیرد، خداوند وی را می آزماید و این آزمایش منجر به توبه سلیمان می شود.

۳.۲) شخصیت و شخصیت پردازی در داستان حضرت سلیمان

شخصیت یکی دیگر از عناصر مهم داستان می باشد که در سیر حوادث آن نقش اصلی و کلیدی دارد. منتقدان داستان تعاریف متعددی برای شخصیت ارائه کرده اند. از دیدگاه شمیسا «فهرمانان و شخصیت های داستان کسانی اند که با اعمال و گفتار خود داستان را به وجود می آورند.» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۶۲) یا این تعریف جابر منصوری که شخصیت را محور معانی انسانی بر می شمارد که از واقعیت سرچشمه می گیرد و این عنصر اساسی داستان باید قدرت جذب عناصر پیرامون خود را داشته باشد:

«الاشخاص فی القصة مدار المعانی الانسانیة و محور الافکار و الآراء العامة و مصدرهم غالباً یكون الواقع و لكنهم یختلفون عن نألفهم او نراهم عاداتاً فی انهم اوضح جانباً و سلوکهم معلل بدوافعهم العامة و نوازعهم مفسرة نوعاً من التفسیر قد یكون فیہ بعض التعقید الذی یحتوی علی معانی انسانیة... و الشخصیة فی القصة هی عنصر الاساس و هی المحور الذی تجری حوله الاحداث و لابد لهذه الشخصیة او الشخصیات من ان تمتلك القوة و الجاذبیة و القدرة علی تسخیر کل ما یدور حولها من المواد و العناصر و الوسائل لمصلحتها بیراعة و ذكاء.» (منصوری، ۲۰۰۰: ۳۷۶)

۱.۳.۲) شیوه های شخصیت پردازی

داستان نویس برای شخصیت پردازی در داستان از شیوه های متعددی استفاده می کند که عبارت است از: ۱ - خیر دادن آنها ۲ - کشف آنها ۳ - آمیزش بین اخبار و کشف. در شیوه نخست نویسنده به شرح و توضیح ویژگی های شخصیت می پردازد. یعنی از طریق شرح و تحلیل اعمال و رفتار و افکار شخصیت ها آنها را به خواننده معرفی می کند. در شیوه دوم از طریق اعمال و رفتار شخصیت ها به خصوصیات و ویژگی های آنها پی می بریم. در شیوه

سوم نویسنده دو روش فوق را با هم به کار می برد. در پاره ای موارد به شرح خصوصیات اخلاقی و رفتاری شخصیت هایش می پردازد و در پاره ای موارد نیز از روی اعمال و رفتار شخصیت ها خصوصیات آنها را نشان می دهد. (منصوری، ۲۰۰۰: ۳۸۱)

یکی از تقسیم بندی های شخصیت تقسیم آنها به ایستا و پویا (یا اصلی و فرعی) است. شخصیت ایستا شخصیتی است که ویژگی ها و خصوصیات اخلاقی ثابت و پایداری دارد «شخصیتی که تغییری نکند یا اندک تغییری پذیرد» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۹۳) شخصیت اصلی یا ایستا از شخصیت هایی است که وقایع روایت پیرامون وی می چرخد و بحران و اوج و گره گشایی به خاطر او رخ می دهد. (الساعدی، ۱۹۹۹: ۴۵) یعنی شخصیت اصلی همان محور و اساس داستان است و تمام عناصر دیگر در خدمت او هستند. شخصیت پویا هم «شخصیتی است که دستخوش تغییر و تحول باشد و جنبه هایی از شخصیت، عقاید، جهان بینی یا خصلت او دگرگون شود». (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۹۴) به عبارت دیگر شخصیتی که از ابتدا تا انتهای داستان متغیر است و حتی ممکن است در عقاید او تغییرات بنیادین روی دهد. شخصیت فرعی یا پویا «اعمال او به تنهایی ارزش ندارد و وجودش در درجه دوم است و ممکن است ضرورتاً و با حرکت حوادث از قصه خارج شود. (الساعدی، ۱۹۹۹: ۴۶) این شخصیت ارزش و اهمیت چندانی در داستان نداشته و همچون سایر عناصر به منظور تکمیل ویژگی ها و خصوصیات شخصیت اصلی وارد داستان شده است.

شخصیت در داستان سلیمان تفاوت بارزی با سایر داستان های قرآنی دارد. به جرأت می توان آنرا شگفت انگیزترین عنصر برشمرد. زیرا علاوه بر شخصیت اصلی و ثابت سلیمان نبی افرادی دیگر از جنس جن و حیوان چون مورچه و هدهد و جماداتی چون باد حضور دارند. این در حالی است که بلقیس و آصف بن برخیا (وزیر سلیمان) هم به عنوان شخصیت های فرعی وارد می شوند. برخی آیات به ظور صریح ویژگی شخصیت ها را برمی شمارد. همچون خود سلیمان که از او به عنوان صاحب علم و حکمت و بنده ای نیگو و توبه گر یاد می کند:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا» (نمل: ۱۵)





«وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص: ۳۰)

«وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ» (ص: ۴۰)

«سلیمان شخصیتی نیکوست بر خلاف آنچه که در عهد عتیق او را به گونه ای معرفی می کند که آخر عمر از توحید منحرف شد! (یزدان پرست، ۱۳۸۴: ۶۷۵) سلیمان نبی شخصیتی محکم و ثابت است، حاکمی دوراندیش و عادل که درست تصمیم می گیرد. زیرا هنگام برخورد با غیبت هدهد می گوید:

«لَا عَذْبَتُهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْلَاٰ أذْ بَحْتُهُ أَوْ لِيَأْتِنِي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (نمل: ۲۱)

مولوی سلیمان را اینگونه به وصف می کشد:

رفت چو داوود ز کیهان به در	یافت سلیمان پسرش کر و فر
چون پدرش هم به رسالت رسید	هم به شهنشاهی و دولت رسید
داشت زبس دست تسلط به جان	یکسره مجذوب شدش انس و جان
بس که نپرداخته جزحق به غیر	رام شدش دیو و پری وحش و طیر
حق زازل تا به ابد ای بسی	کم شده کاین رتبه دهد بر کسی

«بلقیس ملکه سبا در قرآن شخصیتی پویا، بارز، پرتوان، حقیقت بین و آینده نگر است. در پایان شخصیتی نیست که در آغاز بود. در ابتدا خورشیدپرست بود و به دعوت سلیمان به خدای یگانه ایمان آورد (جعفری، ۱۳۷۶: ۴۸) در مثنوی (دفتر دوم: ۲۷۵) آمده است:

رحمت صد تو بر آن بلقیس باد	که خدایش عقل صد مرد بسداد
هدهدی نامه بیاورد و نشان	از سلیمان چند حرفی با بیان
خواند او آن نکته های با شمول	وز حقارت ننگرید امر رسول
چشم هدهدید و جان عنقاش دید	حس چو کفی دید ودل دریاش دید
عقل باحس زین طلسمات دو رنگ	چون محمد با ابوجهلان بجنگ



أصف بن برخیا هم سومین شخصیت انسانی داستان است. البته در قرآن بدون ذکر نام آمده است:

«عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» (نمل: ۴۰)

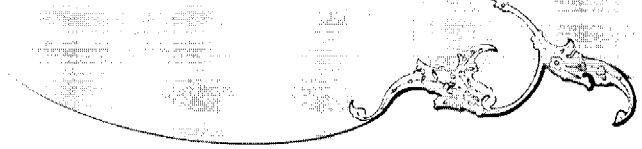
که برخی مفسران نام این عالم کتاب را أصف برشمرده اند. وی کسی است که هنگامی که سلیمان از سپاهیان، دولتمردان و نیروهای تحت سلطه خود می خواهد کسی تخت بلقیس را برایش آورد، وی اعلام آمادگی می کند تا در یک چشم بر هم زدن بیاورد. «أصف چون به یکی از حروف اسم اعظم الهی آشنایی داشته است هنگامی که این اسم را بر زبان آورد زمان برایش در نور دیده شد و تخت را حاضر کرد» (بستانی، ۱۳۷۲: ۱۳۶/۲) مولوی هم بر این مدعاست (مثنوی، دفتر چهارم: ۶۷۱):

حاضر آرم تا تو زین مجلس شدن	گفت عفریتی که تختش را به فن
حاضر آرم پیش تو در یکدمش	گفت أصف من به اسم اعظمش
لیک آن از نفخ أصف رو نمود	گرچه عفریت اوستاد سحر بود
لیک ز أصف نه ز فن عفریتیان	حاضر آمد تخت بلقیس آنزمان
که بدیدستم ز رب العالمین	گفت حمد الله بر این و صدچنین

«عَفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ... وَ اِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ اٰمِيْنٌ» (نمل: ۳۹)

شخص دیگری است که خواست تخت بلقیس را آماده کند. از نص صریح آیه برمی آید که وی جنس غیر بشری و از نوع جنیان دارد و آراسته به دو ویژگی توانمندی و امانتداری است. هدهد و مورچه هم اشخاص فرعی غیر بشری هستند. هدهد به علت توانی که در جستجوی آب دارد در سپاه سلیمان حضور داشته است: (مثنوی، دفتر اول: ۵۹):





چون سلیمان را سرا پرده زدند
نوبت هدهد رسید و پیشه اش
گفت برگو تا کدام است آن هنر
بنگرم از اوج با چشم یقین
پس سلیمان گفت شو ما را رفیق
باش همراه من اندر روز و شب
بعد از آن هدهد بدو همراه بود
ز آنکه از آب نهان آگاه بود
جمله مرغانش به خدمت آمدند
و آن بیان صنعت و اندیشه اش
گفت من آنکه که باشم اوج پر
من بینم آب در قعر زمین
در بیابان های بی آب ای شفیق
تا نبیند از عطش لشگر تعب
ز آنکه از آب نهان آگاه بود

حضور شخصیت های متنوع بشری و غیر بشری بیان گر این است که همه موجودات در تسخیر و تحت تسلط و ارده سلیمان بوده اند و این نعمتی است که خداوند تنها به وی عطا کرده است. هیچ نعمتی نبوده که از سلیمان نبی دریغ شده باشد.

۲.۴) صحنه و صحنه پردازی در داستان حضرت سلیمان

از آنجا که داستان باید در زمان و مکانی خاص به وقوع بپیوندد عنصر صحنه متجلی می شود. در واقع این عنصر شامل زمان و مکانی است که وقایع و حوادث و آکسیون در ظرف آنها روی می دهد. البته صحنه مکان به تنهایی و یا زمان و مکان نیست، بلکه عواملی که صحنه را می سازند عبارتند از: «محل جغرافیایی داستان، کار و پیشه شخصیت ها، زمان یا عصر و دوره وقوع حادثه، محیط کلی یا عمومی شخصیت ها (فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و ...» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۵۲) بنابراین صحنه یا محیط داستان ارتباط تنگاتنگی با شخصیت ها دارد (پروینی، ۱۳۷۹: ۶۹).

از بین این عوامل عنصر زمان و مکان سه وظیفه دارند: «۱ - زمان و مکان به عنوان بافت و پیوندی اند که حوادث و شخصیت ها را به هم پیوند می دهند. در برخی داستان ها حادثه به صورت جزء کاملاً جدایی ناپذیر با زمان عجین شده است. ۲ - زمان و مکان فضای تولید داستان هستند که داستان پرداز به طور گسترده و مفصل آنها را توصیف می کند تا شمه

ای از واقعیتی را که به تصویر می کشد به خواننده بخشد. وی تنها به وصف موضوعی یک دوره تاریخی یا مکان کفایت نمی کند بلکه مخاطبان را در همزیستی زمانی و مکانی با شخصیت ها قرار می دهد. ۳ - زمان و مکان دشمنان شخصیت ها هستند مثل بلایای طبیعی. (المنصوری، ۲۰۰۰: ۳۸۵)

چنانکه در پیشین ذکر شد صحنه شامل محل جغرافیایی داستان، زمان خاص، کار و پیشه شخصیت ها، محیط کلی یا عمومی آنها (فرهنگی، مذهبی، اجتماعی و...) است. قلمرو حکومت سلیمان هم از فلسطین تا هند و یمن و از فرات تا مصر و شام گسترده بوده و اریکه پادشاهی او در بیت المقدس (اورشلیم) زادگاهش قرار داشته است. این پیامبر از پیامبران بنی اسرائیل و از مبلغین شریعت موسی به حساب می آید (عمادزاده، ۱۳۸۳: ۶۰۹) بنا بر تفاسیر سلیمان چهل سال از ۹۳۲-۹۷۲ ق.م حکومت کرد (یزدان پرست، ۱۳۸۴: ۶۵۳). غیر از ماجرای داوری سلیمان (مطرح شده در آیه ۷۸ انبیاء: و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث...) که در عنفوان جوانی وی رخ می دهد، باقی وقایع در همین محدوده چهل سال حکومت اتفاق می افتد. در محیطی که سلیمان بر همه اجنه و انسان ها و پرندگان و حتی باد حکومت دارد. همچنین یک محیط صنعتی که زیردستان وی به ساخت عبادتگاه ها، تندیس ها، ظرف ها و دیگ های بزرگ و زره می پرداختند. فضایی که اجنه، نیروهای مافوق بشری، در تسخیر او بوده، برایش غواصی می کردند و کارهای سخت انجام می دادند و نیز سلیمان به عنوان یک حاکم نظامی از اسبان سان می دیده است.

در داستان مربوط به بلقیس انتقال مکانی روی می دهد. وی از سرزمین سبا قلمرو حکومت خود در یمن و محیط کفر و خورشیدپرستی به فلسطین می آید. «در جنوب شرقی صنعا به فاصله ۱۲۰ کیلومتری سرزمین مآرب است که پایتخت ملوک سبا، مسکن آفتاب پرستان بوده است. خرابه های مآرب اکنون در زیر خاک پوشیده شده و مانند خرابه های تخت جمشید یا بعلبک ارزش تاریخی دارد. ملت سبا آفتاب پرست بوده و ماه و گوزن و گوساله و سایر حیوانات را به عنوان خدای خود عبادت می کردند.» (عمادزاده، ۱۳۸۳: ۶۱۱) او در بیت المقدس و در قصر سلیمان ایمان می آورد. قصری که در آیه ۴۴ نمل به عنوان قصری



بلورین از آن یاد شده است: صرح ممرّد من قواریر.

یکی از مکان‌هایی که در داستان سلیمان وارد شده است، سرزمین مورچگان است که سلیمان با لشگریان خود حرکت می‌کند و در مسیر به آنجا می‌رسد:

«حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ» (نمل: ۱۸)

در قصه‌های قرآن زمان به منزله دستی است که رویدادها را حمل می‌کند و آنها را به حرکت در می‌آورد. اگر این دست نباشد رویدادها بی‌جان بر زمین می‌افتند و از حرکت باز می‌مانند. بدین ترتیب حضور زمان حضوری زنده، آگاهانه و معنادار است. (حسینی، ۱۳۷۲: ۱۸۶) در چند جای داستان سلیمان زمان به صراحت مطرح می‌شود. یکی از زمان‌هایی که در داستان دیده می‌شود در ارتباط با سان دیدن سلیمان از اسبان چابک تندرو است که عصرگاهان صورت می‌گیرد:

«وَ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ» (ص: ۳۱)

زمان اندک تأخیر بدهد هم در آیات مطرح شده است:

«فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ» (نمل: ۲۲)

از دیگر زمان‌ها هم مدت زمان آوردن تخت بلقیس است که در یک چشم برهم زدن آماده می‌شود تا قدرت مافوق بشری وزیر سلیمان را به تصویر کشد. زمان حرکت بادهای از زمان‌های تأمل برانگیز و حیرت‌آور است که در آیه ۱۲ سوره سبا به آن اشاره می‌شود:

«وَلِلسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غَدُوها شَهْرٌ وَ رَوَاحها شَهْرٌ»

۵.۲ گفتگو در داستان حضرت سلیمان

از دیگر عناصر مهم داستان گفتگو است. گفتگو تجلی بخش افکار و عقاید و اندیشه‌های شخصیت‌های داستان می‌باشد. جنبه‌هایی از شخصیت را مشخص کرده و در پیشبرد اهداف، افکار و حوادث داستان نقش مهمی ایفا می‌کند. عنصر گفتگو در هنر داستان بدینگونه تعریف شده است:

«الحوار هو المحادثة بين الطرفين أو أكثر و هذا كما لو تحدث شخص مع آخر أو كما تحدث مع

نفسه ففی الحالین هناک طرفان یتیم الحدیث بینهما...» (پروینی، ۱۳۷۹: ۷۷)

داستان حضرت سلیمان از داستان هایی محسوب می شود که عنصر گفتگو همچون سایر عناصر بسیار زیبا تجلی می یابد. از آنجا که هدهد و مورچه (شخصیت های غیر بشری) ذاتاً از قوه نطق برخوردار نیستند ولی خداوند زبان آنها را به سلیمان می آموزد، گفتگوهایی که در داستان مطرح می شود شگفت انگیز و جذاب بوده و به طور قطع این نوع گفتگو نسبت به روایت و نقل عبارات هنری تر جلوه داده می شود. گفتگوهای داستان های سلیمان کوتاه و خلاصه است چه در مناظرات و صحبت هایی که بین سلیمان و شخصیت های بشری (بلقیس و آصف بن برخیا) صورت می گیرد و چه در گفتگوهای او و شخصیت های غیر بشری (چون جن، هدهد و مورچه). عنصر گفتگو در آیات سوره نمل که مرتبط با سلیمان است به طور مستقیم و بدون واسطه دیده می شود. از گفتگوهایی که در پاره های مختلف داستان ها صورت می گیرد نکاتی را می توان دریافت کرد: مثلاً سلیمان از هدهد علت غیبتش را می پرسد و اذعان می کند که اگر دلیل موجهی نیاورد او را مجازات می کند؛ زیرا به حضور هدهد در سفرهای خود نیاز دارد. این نحوه برخورد نشان دهنده این است که سلیمان نبی پادشاه و حاکمی عادل است. یا طبق آیه:

«يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي» (نمل: ۳۲)

که به نظر می رسد ملکه سبا حاکمی مستبد نیست؛ زیرا بعد از دریافت نامه از معاونانش مشورت می خواهد تا با اجماع نظر پاسخ خود را اعلام کند. «آنگاه که دچار بحران شد رایزنان فرهیخته اش را گرد آورد تا موضعی عاقلانه برگزیند بی آنکه در آغاز دستخوش احساسات شود و سرانجام هم تصمیمی در غایت اتقان و استواری گرفت.» (حسینی، ۱۳۷۷: ۱۶۲) علاوه بر این شخصی است که برای حکومت های دیگر احترام قائل است و آنها به رسمیت می شناسد زیرا هنگام دریافت نامه سلیمان واکنشی از روی احترام نشان می دهد:

«... إِنِّي أَلْقِي إِلَيْكَ كِتَابَ كَرِيمٍ...» (نمل: ۲۹)

اما نکته ای که می توان از گفتگوی آصف و جن دریافت آن است که مزین به علم لدنی





و دانش الهی بودن بسیار ارزشمندتر از قدرت مافوق بشری است. زیرا وقتی سلیمان برای احضار اریکه بلقیس داوطلب می خواهد آصف را ترجیح می دهد. حاکم توانمندی چون سلیمان قطعاً می داند که شخص برتر برای انتقال تخت کیست و از قدرت وزیر خود آگاه است؛ اما با اعلان عمومی هدف دیگری دنبال می کند و آن اینکه برتری این مومن آیین خود را به اثبات رساند.

۲. ۶ زاویه دید در داستان حضرت سلیمان

زاویه دید همان شیوه نقل و روایت داستان است. شیوه ای که نویسنده برای بیان حوادث داستان خود برمی گزیند. زاویه دید به دو نوع درونی و بیرونی تقسیم می شود. «در زاویه دید درونی راوی داستان یکی از شخصیت های اصلی یا فرعی است. یعنی مواد، مصالح و اجزای داستان را یکی از شخصیت های اصلی یا فرعی ارائه می کند و داستان از زاویه دید اول شخص (من) روایت می شود.» (پروینی، ۱۳۷۹: ۱۸۵) اما در زاویه دید بیرونی بر خلاف زاویه دید درونی «نویسنده بیرون از داستان قرار دارد و اعمال قهرمانان را گزارش می دهد.» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۱۶۱) یعنی راوی داستان سوم شخص است و در این روش راوی «ممکن است عالم و دانای کل باشد یعنی از همه ماجراها، افکار و خیالات قهرمانان اطلاع داشته باشد.» (همان) در این نگاه «فکری برتر از خارج، شخصیت های داستان را رهبری می کند و از نزدیک شاهد اعمال و افکار آنهاست و در حکم خدایی است، از گذشته و حال و آینده آگاه و از افکار و احساسات پنهان همه شخصیت های خود باخبر است.» (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۳۹۲) راوی در این شیوه به عنوان شخصیت برتر، آگاه از تمام امور و سیر حوادث، داستان را از آغاز تا پایان روایت می کند.

شیوه ارئه و نقل داستان حضرت سلیمان از زبان سوم شخص، دانای کل، می باشد. زیرا راوی خداوند و تنهای دانای کل هستی است. بنابراین زاویه دید بیرونی به حساب می آید؛ به عنوان یک شخصیت برتر و آگاه از تمام وقایع و رخدادها. خداوند در همه داستان های مربوط به سلیمان افکار، ویژگی ها و اعمال آنها را بر حسب آنچه که برای بشر مخاطب



مورد نیاز می بیند تشریح می کند. او به همه روابط بین ههد و بلقیس و سلیمان، مورچه و سلیمان، داوری او، سان دیدن اسبان، افکنده شدن جسد بر روی تخت و ... داناست. زیرا این آفرینش هنری توسط آفریدگار هستی صورت گرفته است.

۷.۲) اندیشه (درون مایه) در داستان حضرت سلیمان

داستان تفکری است که از تجربه زاده شده و شامل مجموعه حوادثی است که با ترتیب منطقی به هم متصل شده اند و به نتیجه ای طبیعی منتهی می شود. این حوادث پیرامون یک موضوع کلی که تجربه بشری می باشد می چرخد. این تجربه بشری همان موضوع داستان است. (المنصوری، ۲۰۰۰: ۳۶۶) درون مایه و اندیشه یک داستان نمی تواند چیزی جدای از موضوع آن باشد؛ این دو عنصر ارتباط تنگاتنگی باهم دارند به گونه ای که اگر موضوع نباشد اندیشه شکل نمی گیرد، زیرا موضوع قلمرو اندیشه است. « این درون مایه است که به کمک موضوع عناصر دیگر را انتخاب می کند و به خدمت می گیرد.» (بروینی، ۱۳۷۹: ۷۶) درون مایه فکر اصلی و مسلط در هر اثری است. خط یا رشته ای که در خلال اثر کشیده می شود و وضعیت و موقعیت های داستان را به هم پیوند می دهد. به بیانی دیگر درون مایه را به عنوان فکر و اندیشه حاکمی تعریف کرده اند که نویسنده در داستان اعمال می کند و به همین جهت است که می گویند درون مایه هر اثری جهت فکری و ادراکی نویسنده اش را نشان می دهد. (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۱۷۴)

درونمایه داستان که موقعیت ها را به هم پیوند می دهد «مفهوم شکر است.» (بستانی، ۱۳۷۲: ۸۵/۲) یعنی شکر همان فکر و اندیشه حاکم بر داستان است. مفهومی که در پی عطا ی نعمت ها و فضیلت ها به سلیمان نمایان می شود. آنگونه که از آیات مرتبط برمی آید خداوند اعلام می دارد که همه چیز در قبضه اراده اوست. به هر کدام از بندگان مخلص بخواهد الطاف خویش را روا می دارد و نعمت هایی شگفت انگیز به وی عطا می کند. «از لحاظ اندیشه این داستان عطایای بی حد و حصر خداوندی را نسبت به بنده مخلص





مطرح می‌سازد. تمامی نیروها را به تسخیر او درمی‌آورد و افق جدیدی از زبان بر وی می‌گشاید: زبان تفاهم با مورچگان و پرندگان.» (بستانی، ۱۳۷۲: ۸۲/۲) البته اهداف و اغراض فرعی حول این محور اصلی شکر می‌چرخد مثل نحوه حکومت و داوری سلیمان که برترین داوری و حکومت است. آنجا که مرگ سلیمان را به تصویر می‌کشد بیان می‌کند که زندگی آدمی با وجود داشتن برترین و شگفت‌انگیزترین چیزهایی که یک انسان می‌تواند داشته باشد باز هم پایان می‌پذیرد و در برابر اراده الهی نمی‌توان ایستاد. از آنجا که داستان سلیمان در سوره انبیاء هم وارد شده است سوره ای که تمام پیامبران را ذکر می‌کند «می‌توان دریافت که غرض اینست: دین همه اش از جانب خداست از زمان نوح تا محمد صلی الله علیه و آله و مؤمنان امت واحد هستند و خداوند رب همه است. در سوره انبیا می‌خواهد این حقیقت را تأیید کند (قطب، ۱۹۹۵: ۱۴۶).

۸.۲) سبک در داستان حضرت سلیمان

هر متن ادبی شعر یا نثر دارای زبان خاصی است. اسلوب همان زبان متن ادبی است که مولد آن را برای بیان اندیشه و هدف خود به کار می‌برد «اسلوب داستان شیوه ای است که به داستان پرداز این امکان را می‌دهد تا تمام وسایلی را که پیش رویش است (یعنی همان عناصر داستان) به کار گیرد به گونه ای که اهداف هنری خود را از طریق آنها تحقق می‌بخشد.» (المنصوری، ۲۰۰۰: ۳۸۶) در واقع اسلوب تصویر بیانی است که نویسنده داستان خود را که دارای زبان و عبارات و تصاویر و گفتگو است با آن می‌سازد. این اسلوب بیانگر توان ارائه و تاثیرگذاری داستان پرداز است. (سلام، ۱۹۷۳: ۳۲) بیان آخرین مرحله اثر هنری است که می‌توان آنرا مهمترین بخش خلاقیت هنری به شمار آورد. داستان نویس با عنصر اسلوب تمام عناصر دیگر را در قالب اثر هنری گرد می‌آورد و به آنها نظم و انسجام می‌بخشد. (پروینی، ۱۳۷۹: ۷۷)

سبک، اسلوب و همان زبان متن داستان سلیمان دارای بافتی هنری و محکم است. به زیبایی تمام عناصر داستان به هم پیوند خورده و همچون سایر داستان های قرآنی زیبایی

هنری در آن به چشم می خورد. تصویرگری های وقایع و تمامی ماجراهای سلیمان آنچنان مستحکم بیان شده است که خواننده به راحتی می تواند رخدادها را تصور کند. زیرا شرح وقایع به صورت نمایشی است. البته داستان های سلیمان حقیقت است و اگر یک انسان چنین داستان هایی را به نمایش درآورده و ارائه دهد قطعاً خیال پردازی است. روی هم رفته اسلوبی که در پردازش صحنه های داستان و حوادث آن دارد بسیار شگفت انگیز و جذاب است چرا که «قرآن فقط نقل قصه نمی کند گزارش هم نمی دهد بلکه نمایش می دهد و حسی بیان می کند. زیرا نمایش دادن تاثیر بیشتری می نهد. قرآن با واژه ها نمایش می دهد گویی صحنه را می بیند. وقتی که می فرماید:

«...قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ

قَوَارِيرٍ...» (نمل: ۴۴)

قصر سلیمان توصیف نمی شود بلکه به نمایش گذاشته می شود. هر کتابی جز قرآن نمی توانست چنین حسی ارائه کند. نویسندگان واقع گرا برای توصیف یک قصر باشکوه صفحه ها سیاه می کنند اما قرآن با چند جمله شکوه و عظمت قصر را بیان می کند.» (جعفری، ۱۳۷۶: ۴۰-۴۱)

وقایع هر کدام آیاتی از سوره های نمل، سبأ، ص و انبیاست. اینگونه نیست که در یک سوره کل داستان ها مطرح شود. پراکندگی در سوره مختلف نشان دهنده فاصله هنرمندانه است که تمامی صحنه ها را بیان نمی کند بلکه در جایی قطع می کند؛ زیرا هدفی را که مد نظر داشته تحقق بخشیده و دیگر نیازی به جزئیات و شرح ماوقع نیست. غیر از ساختار متین و مستحکم داستان ها سبک ارائه آنها به صورت نقل و گفتگوست. چندان مقدمه چینی نمی کند و در ابتدای پرداختن به برخی ماجراها مواهبی را که در اختیار سلیمان قرار داده بازگو و او را سپاسگزار معرفی می کند. «در جریان نقل حوادث همان گونه که داستان کوتاه اقتضا می کند اختصار در گفتار را رعایت کرده و حوادث را به صورت فشرده بیان داشته و از پرداختن به جزئیات خودداری کرده است.» (جعفری، ۱۳۷۶: ۱۰۸)



نتیجه

داستان حضرت سلیمان داستانی قرآنی و وحی از جانب پروردگار است. یعنی از داستان‌های غیر بشری به شمار می‌آید؛ اما غیر بشری بودن به معنای عاری بودنش از عناصر داستانی هشتگانه نمی‌باشد. بلکه این داستان نیز مانند دیگر داستان‌ها از تمام ویژگی‌های داستانی برخوردار است که شامل آغاز داستان، تنه و نتیجه می‌باشد و می‌توان آن را بر اساس داستان تحلیل و بررسی کرد، این داستان به خاطر حضور شخصیت‌هایی چون جن، پرنده‌گان و مورچه از داستان‌های جذاب و منحصر به فرد می‌باشد.

کتابنامه

قرآن کریم.

- بسنانی، محمود. ۱۳۷۲. جلوه‌های هنری داستان‌های قرآن جلد ۲. ترجمه محمدحسین جعفرزاده. چاپ اول. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- پروینی، خلیل. ۱۳۷۹. تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن. تهران: فرهنگ گستر.
- پرین، لارنس. ۱۳۶۸. تاملی دیگر در باب داستان. ترجمه محسن سلیمانی. چاپ چهارم. تهران: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی.
- التعلبی، ابی اسحاق احمدین محمدین ابراهیم النیشابوری. بی تا. قصص الانبیاء المسمی بعراس المجالس. بیروت: دارالمعرفه.
- الجزائری، نعمة الله. ۱۳۸۵. النورالمبین قصص الانبیاء و المرسلین. النجف الاشرف: الرضی.
- جعفری، حسینعلی. ۱۳۷۶. بررسی هنری بهترین قصه قرآن. چاپ اول. حوزه هنری: تهران.
- حسینی، سید ابوالقاسم. ۱۳۷۷. مبانی هنری قصه‌های قرآن. بی جا: مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
- خلف الله، محمد احمد. ۱۹۹۹. الفن القصصی فی القرآن الکریم. شرح و تعلیق خلیل عبدالکریم. قاهره: مؤسسه الانتشار العربی.
- الساعدی، حاتم. ۱۹۹۹. مدخل فی النثر العربی الحدیث. بیروت: مؤسسة المعارف للمطبوعات.
- سلام، محمد زغلول. ۱۹۷۳. دراسات فی القصة العربیة الحدیثة. الاسکندریة: منشأة المعارف.

شمیسا، سیروس. ۱۳۷۳. انواع ادبی. چاپ دوم. فردوس: تهران.
عبدالقادر، احمد عطا. ۱۹۸۹. قصص الانبیاء المجلد ۱. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
عمادزاده، حسین. ۱۳۸۳. تاریخ انبیاء از آدم تا خاتم و قصص قرآن. تهران: اسلام.
قطب، سید. ۱۹۹۵. التصوير الفنی فی القرآن الکریم. بیروت: دار الشروق.
المصنوری، علی جابر. ۲۰۰۰. النقد الادبی الحدیث. عمان: دار عمار.
میرصادقی، جمال. ۱۳۸۰. عناصر داستان. چاپ چهارم. تهران: سخن.
مولوی، جلال الدین محمد. ۱۳۶۲. مثنوی معنوی. تهران: سپهر.
یزدان پرست، حمید. ۱۳۸۴. داستان پیامبران. چاپ دوم. تهران: اطلاعات.

